

با کلاغ‌ها بپرد مگر مترسک  
با ترس مگر  
در این صبح این صدای کشیده به سیاه  
این بیروت حرف تازه‌ای تازه  
ندارد.  
از بیروت خراب تر منم!  
دارم جنین می شوم با حجم بهمن و ماشین  
با ترس من ببین!  
تو که ببر چروک بر بند جنگلی بشکن!  
- و نگفت می شکنم  
تو که سرود درختان از روزن برگی و رگ‌های آفتاب بشکن!  
- و نگفت می شکنم  
تو که پرنده‌ای پرنده‌ای  
تو که سنگی و دست رعدی بر دریا بشکن!  
- و نگفت!  
- و نگفت!  
- و نگفت!  
تو که آتش و خاکِ نوردی  
بشکن!  
...  
بیروت! تو را دیده‌ام با زنانی  
بازوانی فرو برده در لاک / پشت فرو مرده

مترس

سگ مترس!

عبور از لاله های اسب و دود لاغر

از زیر برگستوان ابری صورتی

صورت به صورت آینه می گذاشتم

شلال از دروغ های این اهتوار صبح

-اسپان!

-اسپان!

- همان هشت ستاره ی شجاع که به رود گنگ می ریزند -

و صبح دیگر، سهرودی گیاهی ست به نامی دیگر، دو پایش را دوبر

رود رود

می

گذارد

و این سان:

نگفته بودم شکستنی ست؟

پیغاره ام

م

کن!

لب نیست سیبی از لبنان است!

زن نیست تراخم زندان است!

ترانه ها ... ترانه های خیام است!

بازی های زبانی و

هر چه در زبان داری

لای صورت چینی ات بریز!

نگفته بودم انسان شکستنی ست!

بند بزن با زمان

با زبانی کمش

بی جاده راه خود رفتن ...

و در وادی هفتم از سرخ عین و طا و عنابی تار

نگاهی انداختن به ...

(بیجاده پوشیده مرغابی)

اما/

اما مگر/ شاید/

شاید هم/ مترسک

تو را دیده ام با زبانی

که پا نمی دهد به هیچ ابری

پا نمی دهد به هیچ ابری مگر ترس

مگر کبوتر و مترسک!

(این بار کبوتر جز فضله پیغام دیگری دارد!؟)

عبور لاغراسب و لایه ی دود

خیال نشستن روی قطره ای در ماه از ما/

- و آن کفتر باز (باز) توجه ای به تابلوی پیکاسو نکرد - پیکاسو از

ما/

آن وقت مثلا وقتی ست که سیب های سهراب شکوفه داده اند

هفتاد سیب سهراب و اشک - خنده ی رودابه از ما/

پیغاره ام مکن!

ای

ای

ای ی بشکن ...

۳۰ فرودین ۱۳۸۶

نوشتا ۳۳